

جمعه 29 آبان 1405 - 15:24

فلسفه فارابی و پاسخ به معمای حقیقت در جامعه؛مدینه فاضله به دنبال چیست؟

فارابی با پیوند حقیقت برهانی، زبان دین و نظم سیاسی، مدینه فاضله را بر پایه جامعه‌ای بناشده بر فهم مشترک از سعادت و هدایت انسان ترسیم کرد.

فارابی با پیوند حقیقت برهانی، زبان دین و نظم سیاسی، مدینه فاضله را بر پایه جامعه ای بناشده بر فهم مشترک از سعادت و هدایت انسان ترسیم کرد.

خبرگزاری مهر، گروه دین، حوزه و اندیشه، هانیه باباخانی؛ در روز بزرگداشت ابونصر فارابی و روز حکت و فلسفه، بازخوانی آثار ابونصر فارابی بار دیگر این پرسش بنیادین را پیش می کشد که دغدغه اصلی معلم ثانی چه بود. برخلاف تصور رایج، پرسش فارابی نه «حقیقت چیست»، بلکه «حقیقت چگونه می تواند در جامعه ای زندگی کند که همه توان فهم برهانی آن را ندارند» بوده است. پاسخی که او به این پرسش داد، بنیان فلسفه سیاسی در جهان اسلام را پایه گذاشت و امروز نیز از زنده ترین موضوعات فارابی پژوهی محسوب می شود.

منطق، نقطه آغاز نظام سازی فارابی

فارابی حدود سال ۸۷۲ میلادی در ماوراءالنهر زاده شد، در بغداد نزد منطق دانان مکتب ارسطویی درس خواند و حدود سال ۹۵۰ در دمشق درگذشت. لقب «معلم ثانی» را به این سبب به او داده اند که پس از ارسطو، فلسفه را نظام مند کرد و ابن سینا و ابن رشد بر شالوده کار او گام برداشتند.

نقطه آغاز او منطق بود. فارابی برهان، جدل، سفسطه، خطابه و شعر را شیوه های سخن می دانست که هر یک نوع متفاوتی از باور در شنونده می سازند؛ برهان، یقین، خطابه، اقناع، شعر و تخیل. از همین جا می توان نتیجه گرفت که حقیقت واحد را می توان برای اهل نظر با برهان و برای عموم با تمثیل بیان کرد.

از منظر فارابی این یک نقص نیست، بلکه واقعیتی است که باید با آن کنار آمد. در نگاه او، انسان ها در توان عقلی یکسان نیستند؛ بعضی اهل برهان اند و با استدلال قانع می شوند، بعضی اهل اقناع اند و با خطابه، و بعضی اهل خیال اند و با تمثیل و تصویر. حالا اگر قرار باشد حقیقت واحد در جامعه ای زندگی کند که همه اهل برهان نیستند، چاره چیست؟ به باور فارابی، چاره این است که همان حقیقت را به زبان های مختلف ترجمه کرد. دین دقیقاً همین کار را می کند؛ حقیقتی که فیلسوف با برهان می فهمد، دین با تمثیل و تصویر به مردم عرضه می کند. پس دین در این نگاه رقیب فلسفه نیست، بلکه زبان عمومی همان حقیقت است. همین نکته توضیح می دهد چرا فارابی این قدر روی خطابه و شعر تأکید می کند؛ او نه تنها دنبال تحقیر زبان عمومی نبود، بلکه دنبال فهمیدن سازوکار آن بود.

این خوانش در آرای معاصران نیز بازتاب دارد. نادیا مفتونی، استاد دانشکده الهیات دانشگاه تهران، در نشستی با محوریت اندیشه فارابی تصریح کرده است :«در اندیشه فارابی، ریاست سیاسی نه به معنای سلطه، بلکه هدایت آگاهانه انسان ها به سوی سعادت است» و «بیشتر مردم از در استدلال و عقلانیت وارد نمی شوند، بلکه از طریق تصاویر، مثال ها، نمادها و افسانه ها متأثر می گردند». فارابی در آثاری چون «تحصیل السعادة» و «کتاب الحروف»، دین را محاکات حقیقتی می داند که فلسفه با برهان به آن می رسد؛ بدین ترتیب نزاع «عقل یا وحی» به پرسش دقیق تری تبدیل می شود؛ نسبت میان زبان برهانی و زبان نمادین.

شهر به مثابه تصویر هستی

مشهورترین اثر فارابی، «آراء اهل المدینة الفاضله»، از هستی شناسی آغاز می کند و به جامعه می رسد. در این اثر، شهر بازتاب نظم هستی است و جامعه به بدنی تشبیه می شود که اندام هایش به یک مرکز وابسته اند.

در اینجاست که شرط رئیس روشن می شود. رئیس شهر فاضله باید دو کار را هم زمان بتواند؛ اول حقیقت را بشناسد، دوم آن را طوری بیان کند که مردم بپذیرند. اگر فقط بشناسد و نتواند ارتباط برقرار کند، شناختش به کار شهر نمی آید. اگر هم فقط زبان مردم را بلد باشد و خودش حقیقت را نشناسد، شهر را به جایی می برد که نمی داند. به همین دلیل فارابی فیلسوف شاه افلاطون را با بنیان گذار شریعت پیوند می دهد؛ کسی که هم اهل نظر است و هم اهل بیان. اینجا دقیقاً همان جایی است که فارابی از افلاطون فاصله می گیرد؛ برای افلاطون مسئله شناخت درست بود، برای فارابی شناخت درست بدون توان انتقال،

ناقص است.

غلامرضا اعوانی، رئیس سابق مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران، در تبیین این ایده گفته است :«بزرگترین دستاورد فارابی مدینه فاضله است. رئیس مدینه هم صفات پیامبر را دارد و اگر نباشد جانشینانش باید همان صفات را داشته باشند و حتماً حکیم باشند». اعوانی همچنین تأکید می کند که «ما توجهی به مساله سیاسی فارابی نداریم در حالیکه یهودی ها از جمله اشتراوس در کتاب فلسفه سیاسی خود منبعش فارابی بوده است.»

شهرهایی که از غایت دور شده اند

بخش مهمی از تحلیل فارابی که کمتر مرور می شود، پرداختن او به شهرهای ناقص است. فارابی در «آراء اهل المدینه» و «السیاسة المدنیه» از مدینه جاهله، فاسقه، مبدّله و ضاله سخن می گوید. در مدینه جاهله مردم سعادت حقیقی را نمی شناسند و دنبال ثروت، قدرت یا لذت اند. در مدینه فاسقه حقیقت را می دانند و به آن عمل نمی کنند.

اما «نوابت» نکته ظریف تری است. این ها کسانی اند که در شهر فاضله زندگی می کنند، اما غایت شهر را قبول ندارند. فارابی آن ها را دشمن شهر نمی داند؛ بیشتر شبیه گیاهانی می بیند که در زمین شهر می رویند اما با اصول آن هم خوان نیستند. همین جاست که پرسش سخت تر می شود؛ شهر فاضله با کسانی که غایتش را قبول ندارند چه می کند؟ آیا اساساً شهری که مدعی فضیلت است می تواند بدون تحمل ناهمخوان ها پایدار بماند؟ فارابی پاسخ صریحی به این پرسش نمی دهد، و شاید همین سکوت است که بحث او را تا امروز هم زنده نگه داشته است.

در این تحلیل، پیوند شهروندان بر اشتراک در تصور از غایت و سعادت استوار است، نه بر خاک یا تبار. همین نکته است که طرح پرسش او را برای بحث میهن دوستی جذاب می کند؛ وفاداری به شهر یعنی وفاداری به وضع موجود آن یا به غایتی که باید به آن برسد؟

دو خوانش از یک فیلسوف

پژوهشگران بر سر چگونگی خواندن فارابی هم نظر نیستند. لئو اشتراوس و محسن مهدی او را فیلسوفی می دانند که میان آشکار و پنهان در نوشته هایش فاصله گذاشته و آنچه را صریحاً نمی توانسته بگوید، لابه لای متن آورده است. دیمیتری گوتاس و برخی دیگر خوانشی تاریخی تر و محتاط تر پیش می گیرند و هر ابهام را نشانه «نگارش پنهان» نمی دانند. این اختلاف به همان پرسش اصلی بازمی گردد؛ آیا فارابی حقیقت را برای عموم ساده می کند یا پنهان؟

مهم ترین نقدی که به مدینه فاضله وارد می شود، نبود سازوکار نهادی برای مهار قدرت رئیس است؛ همه چیز به فضیلت و دانش او بسته است. فارابی خود از دشواری یافتن چنین انسانی آگاه بود و برای غیاب او حکمرانی جمعی اهل فضیلت یا پایبندی به سنت های بنیان گذار را پیشنهاد می کرد. اما این پاسخ هم پرسشی تازه می سازد؛ چه کسی تشخیص می دهد کدام جمع اهل فضیلت است؟